

دو غزل از مجموعه شعر جدید انتشار
«عاشقانه‌ها» سروده رضا حدادیان

عروس نیلوفر

بیا و محض رضای خدا بگو آخر
چه کرده‌ام که دل از من بریده‌ای دیگر
شبیه آن گل پژمرده‌ام که در گلدان
نمی‌زند دل پروانه‌ها برایش پر
هوای چشم تو این روزها مساعد نیست
هوا، هوای سکوت است و فصل، فصل سفر
پس از تو خواب سپیدارها پریشان است
نشسته روی تن هر درخت، زخم تبر
بین چگونه اسیر شب است چشمانم
نمانده در دل خورشید، اشتیاق سحر
تو را قسم به خدا با نگاه توفانی
مکش زمین و زمان را به خاک و خاکستر
بیا و شیشه عمر سپیده را مشکن
مرا به قصر بلورین آفتاب ببر
بگیر دست مرا تا دوباره پر بکشم
پرنده‌وار، در این آسمان پهناور
کنار من بنشین با دلم مدارا کن
تمام بود و نبودم، عروس نیلوفر

گرگ و میش

امشب دوباره غرق صدا می‌شود دلم
از ساحل سکوت، جدا می‌شود دلم
خواب از سرم پریده و در آرزوی ماه
با چشم خیس، سر به هوا می‌شود دلم
حس می‌کنم که در سفری دور و ناشناس
چیزی شبیه قطب‌نما می‌شود دلم
با اولین تلنگر باران، بدون چتر
در کوچه‌های شهر، رها می‌شود دلم
وقتی نسیم باغ سپیدارها وزید
آهسته، مثل پنجره‌ها و می‌شود دلم
افسوس با تهاجم بی‌رحم آفتاب
در گرگ و میش صبح، فدا می‌شود دلم

آسمان، ابر...

در شب چشم تو، من گم شده‌ام می‌دانی؟
بی‌خبر از همه مردم شده‌ام می‌دانی؟
مثل آن موج پر از درد دل دریاها
جوششی پر ز تلاطم شده‌ام می‌دانی؟
آرزوهای دلم از دل و از حوصله رفت
گریه‌ای پشت تبسم شده‌ام می‌دانی؟
خشکسالی پدر مزرعه را سوخته است
حسرت دانه‌ی گندم شده‌ام می‌دانی؟
ساقه، ساقه، تبر آلوده شدم دور از تو
بستر زخم ترحم شده‌ام می‌دانی؟
آسمان، ابر، تماشای جنون و شب و من
حجم یک بغض تراکم شده‌ام می‌دانی؟
حسین عوض زاده - گرمسار

نمونه شعر نو

بی‌تو

زمین فقط
پنج تابستان به عدالت تن داد
و سبزی این سالها
تتمه آن جویبار بزرگ است
که از سرچشمه ناپیدایی جوشید
و گر نه خاک را
بی‌تو جرأت آبادانی نیست
تو را با دیدنی‌های مآنوس می‌سنجم
من اگر می‌دانستم
پشت آسمان چیست
تو همانی
تو آن بهار ناتمامی
که زمین عقیم
دیگر هیچ‌گاه
به این تجریت سبز تن نداد
آن یک بار نیز
در ظرف تنگ فهم او ننگجیدی
شب و روز
بی‌قراری پلکهای توست
و گر نه خورشید
به نور افشانی خود امیدوار نیست
صبح
انعکاس لیخند توست
که دم مرگ به جای آوردی
آن قسمت از زمین
که نام تو را نبرد
یخبندان است
ای پهناوری که
عشق و شمشیر را
به یک بستر آوردی
دنیا نمی‌تواند بداند
تو کیستی

سلمان هراتی

نمونه شعر کلاسیک

شوق مزار علی (ع)

دل شب است و به دل آرزوی اوست هنوز
اسیر عشق به زندان آرزوست هنوز
ز یاد دوست نگشته‌ست لحظه‌ای خالی
به هر کجا روی از دوست گفتگوست هنوز
به غیر دوست که نبود گزیر از مهرش
زهر که می‌نگرم، دل کناره‌جوست هنوز
به باغ عشق، دل ار شور و حال می‌جوید
در این چمن، ز چه در فکر رنگ و بوست هنوز
به کام دشمنم از پا فکند و در عجبم
که هست زنده روانم به عشق دوست هنوز
چه سان ز جام فلک باده طرب طلبم
مرا که دیده و دل ساغر و سیوست هنوز
رسد به دامن دلدار تا که دست خیال
روانه دل پی دلدار کو به کوست هنوز
مگر به تربت حیدر گذشت باد سحر
دماغ جانم از آن نفحه مشکبوست هنوز
نرفت شوق مزار علی (ع) ز جان «تنها»
دل شب است و به دل آرزوی اوست هنوز
غلامحسین مولوی «تنها»

